

بررسی رابطه قومیت‌گرایی و سلفی‌گری در جهان عرب

سید امیر موسوی^{۱*}

چکیده

سلفیه‌گرایی است که ریشه در قرون اولیه اسلامی و مذهب حنبلی دارد اما تأسیس واقعی آن توسط ابن تیمیه حرانی در قرون هفتم و هشتم هجری صورت گرفته است. این جریان اعتقاد دارد باید از نسل‌های اولیه مسلمانان تقلید محض داشته باشد تا به اسلام حقیقی دست یابد. در تحقیق پیش رو آثار دو تن از اندیشمندان بزرگ سلفیه یعنی ابن تیمیه و رشید رضا در راستای هدف تبیین رابطه بین اندیشه‌های سلفی این دو و تمایلات عرب‌گرایانه آنان مورد بررسی قرار گرفت. این موضوع به ویژه از این جنبه بسیار پر اهمیت است که این روزها اظهار نظرهای نژادپرستانه‌ای از سوی مقامات دینی کشور سعودی علیه ایرانیان صورت گرفته است. در این تحقیق این نتیجه به دست آمد که اندیشه‌های جریان سلفی تنها اجرای اسلام واقعی را مد نظر نداشته بلکه به نظر می‌رسد آنان اسلام سلف را به صورت نوعی اسلام عربی مورد توجه قرار داده و خلوص اسلام را به صورت غیرمستقیم و تا حدی به خلوص ملی یا نژادی عرب مرتبط نموده‌اند. به گونه‌ای که آنان معتقدند اسلام زمانی به انحراف رفت که در آن عجمی‌ها دست بالا را یافتند.

واژگان کلیدی: سلف، سلفیه، ابن تیمیه، رشید رضا، عرب‌گرایی.

۱. دکترای تاریخ اسلام، دانشگاه اصفهان

مقدمه

عبدالعزیز بن عبدالله آل شیخ، مفتی اعظم عربستان سعودی:

«ایرانی‌ها مسلمان نیستند. آنان از اولاد مجوس‌اند و دشمنی ایشان با مسلمانان و به ویژه سنیان قدیمی است.»

پاسخ وزیر خارجه ایران:

«شبهاتی میان اسلام ایرانیان و اکثریت مسلمانان با افراط‌گرایی نژادپرستانه‌ای که مفتی وهابی و بانیان سعودی تروریسم تبلیغ می‌کنند، وجود ندارد.» (افکار نیوز، ۱۳۹۵/۶/۱۷).

اظهار نظر اول و پاسخ متعاقب آن، نویسنده را بر آن داشت که به تحقیقی که از مدت‌ها پیش آغاز کرده بود پایان داده و آن را که نشان دهنده وجود تمایلات شدید نژادپرستانه نه تنها در مفتیان سعودی بلکه در جریان سلفیه است را برای انتشار ارسال دارد. باشد که کمکی اندک و در خور بضاعت نویسنده به فهم ریشه‌ای و عمیق‌تری یکی از جنبه‌های این اختلافات بنماید. برای ورود به مبحث اصلی، ابتدا پرداختن به مقدمه‌ای در خصوص سلفیه ضروری است.

سلفیه یکی از جریان‌هایی است که منشأ برخی از مهم‌ترین وقایع در تاریخ مسلمانان بوده است. سلفیه به سلف برمی‌گردد؛ که به معنای سپری شدن و تقدم و پیشی گرفتن است (معلوف، بی‌تا: ۳۴۶) و نیز به معنای کسانی است که گذشته‌اند (ابن فارس، بی‌تا: ۳/۹۶). سلف در اصطلاح به مسلمانان سه نسل اولیه گفته می‌شود (غیر از کسانی که اهل تسنن آنان را اهل بدعت می‌دانند) (ابن تیمیه، ۱۴۱۹، ۱۱/۱۴۱) و پیروان آن‌ها سلفیه نامیده می‌شوند. این جریان اگر چه ریشه در قرون اولیه اسلامی دارد اما به صورت واقعی توسط ابن تیمیه حرانی (۷۲۶-۶۶۱) در اواخر قرن هفتم هجری تأسیس شد (اکبری نوری، ۱۳۹۲: ۱۲۹ و ۱۲۸).

سلفیه بر آموزه‌هایی تاکید داشت که می‌پنداشت روش سلف بوده است. اولین این آموزه‌ها در حیطه معرفت شناختی بود و در همین راستا اولین (اما نه مهم‌ترین) محور اندیشه سلفی را می‌توان مخالفت با علم و عقل دانست. در اندیشه سلفی علم مفید، علمی بود که پیامبر، آن را آورده بود و سایر علوم، علوم دنیوی به حساب می‌آمدند. (ابن ابی العز، ۱۳۹۱: ۴۰۴) از نحوه این تقسیم بندی می‌توان دریافت که دیدگاه سلفیه نسبت به علوم غیر دینی منفی و یا حداکثر خنثی بود؛ چرا که در این دیدگاه، این علوم از علم مفید جدا

قرار داده شده بودند. در نتیجه اگر مضر به شمار نمی آمدند حداکثر غیر مفید بودند. در خصوص عقل نیز سلفیه تنها آن دسته از استدلال‌های عقلی را می پذیرفت که در نص بدان‌ها اشاره شده بود. از نظر سلفیه عقل، محدود بدان چیزی بود که در نص آمده بود (مانند تفکر در خلقت آسمان و زمین) و آن دسته از عملیات عقلی که در نص نیامده بود؛ اساساً عقل محسوب نمی شد. عقل در چنین تعریفی هیچ گاه با نص تعارض نداشت؛ چرا که کاربرد آن، محدود به مشترکاتش با نص و تقویت کردن نص بود. (ابن ابی العز، ۱۳۹۱: ۴۰۱) از نظر سلفی‌ها، این روش همان روش فهم سلف صالح بود. بر همین مبنا بود که سلفی‌ها عقل گرایانی چون متکلمان و فیلسوفان را گمراه می دانستند (ابن ابی العز، ۱۳۹۱: ۱۲۸ و ۱۳۰). آنان در واقع معتقد بودند همان گونه که سلف صالح از فرو رفتن در مباحث اضافه بر کتاب و سنت خودداری می کردند، آنان نیز باید چنین کنند.

از سوی دیگر تفاخر به پیشینیان، در عرب دوره جاهلی وجود داشته (ر.ک التکاثر) و حتی مختص به اعراب نیست؛ بلکه در میان بسیاری ملل دیگر چون ترکیه معاصر (به صورت میل به احیای امپراتوری عثمانی) (الجزیره، ۱۳۹۳)، ایرانیان معاصر (به صورت باستان گرایی) و حتی ایتالیایی‌های اوایل قرن بیستم (به صورت میل به احیای امپراتوری روم) (ر.ک نهرو، ۱۳۸۲: ۳/۱۵۶۸) نیز وجود داشته است. این تفاخر به پیشینیان بر افتخار معمولاً با تبعیت از آنان در راه و رسم و گاه اعتقادات همراه است. سؤال اصلی این پژوهش آن است که آیا در پشت پرده سلفی گری نوعی تمایل به افتخار به نسل پیشینیان پرافتخار و تبعیت از آنان نهفته است یا انگیزه‌ها صرفاً دینی است؟ به بیان دیگر آیا تمایل به احیای افتخارات قومی با پوشش‌های دینی در سلفیه مطرح بوده یا خیر؟ برای پاسخ گویی به این سؤال به بررسی آثار دو تن از مهم ترین اندیشمندان سلفیه پرداخته شده است. این دو تن عبارت‌اند از ابن تیمیه که بنیان گزار واقعی سلفیه است و رشید رضا که از بزرگ ترین اندیشمندان سلفیه معاصر است. دلیل انتخاب ابن تیمیه که واضح است اما دلیل انتخاب رشید رضا این است که این تمایلات عرب گرایی در آثار وی واضح تر بیان شده‌اند.

ابن تیمیه

احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه حرانی، در ۱۲۶۳ م / ۶۶۱ ه.ق در حران به دنیا آمد. عصر او مقارن با حملات مغولان و گسترش ترس از آنان در قلمرو اسلامی بود. ابن تیمیه خود، در کودکی این ترس را با تمام وجود حس کرد و این در زمانی بود که او شش سال داشت و همراه خانواده‌اش از ترس حمله مغولان (ایلخانی) شهر و دیار خود را ترک کرده به دمشق گریخت و در راه نزدیک بود او و خانواده‌اش به دست

مغولان گرفتار آیند (ابن عبدالهادی، بی تا: ۱۹). او پس از مطالعه علوم دینی، در راه ابراز عقیده خود، مدت ها در حبس به سر برد؛ چرا که علما و قضات آن روز با دیدگاه های وی موافق نبودند. وی که نویسنده ای فعال بود و تألیفات فراوان از خود به جای گذاشت، در سال ۱۳۲۶ م/ ۷۲۶ ه. ق در گذشت (ابن حجر عسقلانی، بی تا: ۱۴۹-۱۴۴).

سلف از نظر ابن تیمیه مسلمانان سه نسل اولیه اسلام (منهای کسانی که اهل بدعت می دانست همچون شیعیان، صوفیه و معتزله) بودند. استناد او برای اثبات این نظر حدیثی از پیامبر بود با این مضمون: «بهترین نسل، نسلی است که من در آن زندگی می کنم، سپس نسل بعدی و پس از آن نسل بعدی» (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۳/۱۰۶ و ۳/۱۱۱). اما او تنها به سلف اکتفا نکرد بلکه تغییرات دیگری نیز پدید آورد. اصطلاح «ائمه سلف» در کتب اهل حدیث، بسیار به کار رفته است. ابن تیمیه این اصطلاح را تفکیک کرد و «سلف» و «ائمه» را به صورت جداگانه و همپای هم به کار برد (ر.ک ابن تیمیه، بی تا: ۱۰ و ۱۵ و ۱۶ و ۲۷ و...). منظور او از ائمه، ائمه اصلی اهل سنت (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۱/۱۰۵) بود. این کار ابن تیمیه در واقع تلاشی بود تا ابن حنبل، یعنی شخصیت مورد تمجید او (ر.ک ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۱/۱۱۰) که جزء سه نسل اولیه نبود نیز در فهرست جای گیرد. نکته قابل توجه آن که ابوحنیفه که از اصحاب رأی بود نه حدیث، نیز در این فهرست وارد شده بود. شاید بدان دلیل که اکنون با بسته شدن باب اجتهاد، حنفی ها نیز به تقلید روی آورده بودند. بنابراین می توان گفت ابن تیمیه مسیر تبعیت و تقلید را به منتها درجه آن رساند تا بدین ترتیب تا جای ممکن مجتهد را از مراجعه به نظرات شخصی و در واقع رأی انسانی (به زعم خود) بی نیاز کند. با این وجود تبعیت وی لااقل از «ائمه» بی چون و چرا نبود و این را با زیر سؤال بردن گاه به گاه صحت برخی احادیث کتب حدیثی مورد وثوق اهل سنت چون صحاح مسلم و بخاری (ر.ک ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۵/۱۰۲ و ۷/۲۱۵) نشان می داد.

ابن تیمیه به احیای عقاید حنبلی ها اکتفا نکرد بلکه به نوآوری هایی در مکتب حنبلی دست زد. از جمله بدعت شمردن سفر به منظور زیارت، ناسازگاری تبرک و توسل به انبیاء و اولیا با توحید و همچنین انکار بسیاری از فضایل اهل بیت که در روایات صحاح شش گانه و حتی در مسند ابن حنبل آمده است (حیدری، ۱۳۸۸: ۹۰). می توان گفت در اندیشه احمدبن حنبل بیش از هر چیز مسئله نقل و حدیث اهمیت داشت و در عرصه اعتقادات چندان مرزبندی های مکتب سلفی دیده نمی شود؛ اما ابن تیمیه حد و مرز سلفی گری اعتقادی را شکل داد و با بسیاری از عقاید مسلمانان به مبارزه پرداخت. وی با ارائه تعریف هایی جدید در مفاهیم توحید و شرک، سنت و بدعت، توسل و شفاعت، بنای بر قبور و نیز با مبارزه تهاجمی بر

ضد مذاهب و مکاتب اسلامی دیگر مکتبی جدید را پایه گذاشت که پیش از او سابقه نداشت. (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲).

۸۹

دو فصلنامه علمی-ترویجی

مطالعات

سیداری اسلامی

سید امیر موسوی

بررسی رابطه قومیت گرایی و سلفی گری در جهان عرب

ابن تیمیه تلاش داشت عصر اسلامی سه نسل اول را زنده کند. عصری که به گفته او تا اوایل عصر عباسی وجود داشته است (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۱۰/۳۵۸). در این عصر هنوز اسلام کاملاً در ملل مفتوحه نفوذ نکرده و کماکان جمعیت اصلی اسلام، اعراب بودند. اگر چه ممکن است در بادی امر، این دو تقارن بین جمعیت اصلی مسلمان و اعتقاد ابن تیمیه به برتری اسلام این دوره، تصادفی به نظر برسند اما اظهار نظرهای دیگر ابن تیمیه این امر را معنادار می کنند. او معتقد بود بیرون شدن حکومت از دست عرب و افتادن آن به دست عجم ها (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۱۰/۳۵۸) و نیز آغاز تمایل اعراب به تشبه به ایرانیان و رومی ها (ابن تیمیه، ۱۴۲۶: ۲/۴۸۷) از عوامل انحراف امت اسلامی بوده است. او همچنین بهترین عجم ها (غیر اعراب) را کسانی می دانست که به اعراب شبیه اند و بدترین اعراب را آنانی می دانست که به عجم شبیه اند (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۴/۱۰۷). از نظر او زبان عجمی، زبانی بود که شیاطین بدان سخن می گفتند (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۱۱/۵۷۴). در آثار او حداقل ۹ بار نهی از آموزش و تأثیر پذیری از زبان عجمی جز در موارد ضروری آمده است (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۲۵/۳۲۵ و ۲۵/۳۳۱؛ ابن تیمیه، ۱۹۸۷: ۲/۴۸۵ و ۲/۴۸۹؛ ابن تیمیه، ۱۹۹۹: ۱/۶۰ و ۱/۳۷۷ و ۱/۳۹۵ و ۱/۵۲۱ و ۱/۵۲۲). همچنین در آثار او اعجاب، جمع عجم، حداقل ۱۸ بار به معنای مشرکان به کار رفته بدون آن که تفکیکی در این زمینه صورت گیرد (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۲۲/۱۵۴ و ۶/۳۶۰؛ ابن تیمیه، زیارة القبور والاستجداد، بی تا: ۳۳ و ۵۶؛ ابن تیمیه، ۱۹۹۹: ۱/۳۸ و ۱/۸۱ و ۱/۲۲۶ و ۱/۲۸۶ و ۱/۳۴۴ و ۱/۳۴۵ و ۱/۳۴۶ و ۱/۳۹۱ و ۱/۳۹۳ و ۱/۴۰۰ و ۱/۴۰۶ و ۱/۴۴۹ و ۱/۴۸۱ و ۱/۵۱۱). بنابراین در دیدگاه ابن تیمیه، عجم پایین تر از عرب بود اما ابن تیمیه تنها به تقسیم بندی عرب و عجم اکتفا نکرده، بلکه در درون عجم نیز قائل به برتری عده ای بر عده دیگر بود. از نظر او ایرانیان برترین عجمان بودند (ابن تیمیه، ۱۹۹۹: ۱/۴۱۳)؛ چرا که در علم و ایمان از دیگر عجمان برتر بودند (ابن تیمیه، ۱۹۹۹: ۱/۴۵۴) و در میان ایرانیان نیز اصفهانی ها بر دیگران و حتی گاه بر عموم اعراب نیز برتری داده شده و تنها پایین تر از قریش به شمار آمده اند (ابن تیمیه، ۱۹۹۹: ۱/۴۵۱). توجه در این حد به اصفهان بدین دلیل بود که این شهر در زمینه حدیث پیشتاز بود. ابن تیمیه و سلفی ها نیز اصالتاً از اهل حدیث هستند. با این وجود این توجه استثنایی به اصفهان در آثار ابن تیمیه در موارد معدودی اشاره شده و قابل قیاس با آن همه تاکید ابن تیمیه بر برتری عرب بر عجم نیست.

رشید رضا

در اواخر قرن نوزدهم یک حرکت فکری احیای اسلامی شکل گرفت که در واقع واکنشی نسبت به هجوم و فشار استعمار غربی و ناتوانی مسلمانان در برابر آن بود. در آن زمان وضع از این قرار بود که دولت‌های بزرگ مسلمان در برابر حملات غریبان از پای در آمده بودند. دولت مغولی هند از مدت‌ها پیش از آن توسط انگلیسی‌ها منقرض و قلمروش به مستعمره آن کشور تبدیل شده بود. ایران و عثمانی نیز بخش‌های وسیعی از قلمرو خود را از دست داده بودند و ضمن کمر خم کردن زیر بار امتیازات و تعهدات مالی استعماری، از استقلالشان جز سایه‌ای باقی نمانده بود و این برای اسلام و مسلمانی فاجعه‌ای بی‌سابقه بود؛ چرا که مطابق آموزه‌های دینی اسلام، مسلمانان امتی بودند که باید همواره بر غیرمسلمانان برتر باشند و حال آن که در آن روز نشانی از این امر دیده نمی‌شد. در چنین فضایی بود که این حرکت اسلامی شکل گرفت تا به زعم خود با بررسی علل عظمت گذشته و ضعف کنونی مسلمانان، راهکارهایی ارائه دهد که مسلمانان ضمن بازگشت به عصر طلایی صدر اسلام، بر اروپاییان نیز برتری یابند. این حرکت احیای اسلامی دلیل ضعف و عقب ماندگی مسلمانان را دوری از اسلام واقعی و راه پیشرفت آنان را بازگشت به این اسلام می‌دانست.

این جریان معتقد بود برای همراه شدن با تحولات دنیای جدید باید تفاسیر جدیدی از اسلام ارائه دهد و ضمن حفظ اصول آن، تا جای ممکن با شرایط روز تطبیق پیدا کند. این حرکت در صدد بود که با مایه‌ها و جهت‌گیری‌های عقلی، فلسفی، اجتهادی و متناسب با مقتضات زمان و نواخواه و آینده‌نگر، به احیا و بازسازی تفکر دینی و تصحیح جهان‌بینی مسلمانان پردازد (موثقی، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۱۴). به همین دلیل شناخت اندیشه‌ها و اندیشمندان آن از اهمیت زیادی برخوردار است. این جریان اصلاحی، سه اندیشمند شاخص داشت: سید جمال‌الدین، محمد عبده و رشیدرضا. از میان این اندیشمندان، سید جمال‌الدین و محمد عبده گرایش‌های عقل‌گرایانه داشتند، اما رشیدرضا تا حدی از اندیشه‌های آنان فاصله گرفته و به سلفیه مایل شد.

محمد رشیدرضا در سال ۱۸۶۵ م / ۱۲۸۲ ه.ق در شهر قلمون در نزدیکی طرابلس لبنان در خانواده‌ای از علمای دین به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را در همان قلمون و نیز در طرابلس گذراند. وی پس از آشنایی با اندیشه‌های سید جمال‌الدین و محمد عبده در مجله عروة الوثقی، تحت تأثیر این دو قرار گرفت. او که در طرابلس تحت حکومت عبدالحمید دوم عثمانی مجالی برای نشر افکار خود نمی‌دید، راهی مصر شد و در آن جا با انتشار نشریه المنار افکار اصلاحی خود را منتشر ساخت. وی در سال ۱۹۲۵ م / ۱۳۵۴ ه.ق درگذشت (ابوحمدان، ۱۴۱۳: ۵۵-۱۱).

رشید رضا در مقدمه تفسیر المنار می‌نویسد: «خداوند با این قرآن عرب را هدایت کرد و به وسیله عرب، بزرگ‌ترین ملت‌های عجم را هدایت کرد. در نتیجه عرب پیشوای امت‌های دیگر شد و با هدایت قرآن، بزرگ‌ترین دولت‌های جهان که در مجاورتش بودند را مغلوب کرد» (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱/۶). بنابراین، این امر که اسلام به عرب عزت داده و آنان را بر عجم برتری داده برای رشید رضا بسیار مهم است. این سخن رشید رضا یادآور چیزی است که ابن خلدون درباره تلاش «خداوندان عصبیت عرب» در رواج اسلام می‌گوید: «خداوندان و صاحب‌نسیان عصبیت و آنان که بنیان‌گذار ملت اسلام بوده‌اند کتاب خدا و سنت پیامبر (ص)، او را بنا بر اصل تبلیغ خبری نه به طریق تعلیم حرفه‌ای به مردم می‌آموخته‌اند، زیرا قرآن کتاب ایشان بود که بر رسول آن قوم نازل شده و خود با این کتاب راهنمایی شده بودند و اسلام چنان دینی برای آنان محسوب می‌شده که در راه آن به جنگ و مقاتله پرداخته و از میان همه امت‌ها بدان اختصاص یافته و به سبب آن به مرتبه شرافت و بزرگی نائل آمده‌اند و از این رو در راه تبلیغ و فهماندن این دین به ملت کوشش بسیار می‌کردند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۵۴).

در تفسیر المنار نوشته رشید رضا حداقل دو بار این روایت آمده که پیامبر از قریش یا خویشانش می‌خواست لا اله الا الله بگویند تا عرب پیرو آنان و عجم مطیع و خراج‌گزار آنان شود (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۰/۲۶۴ و ۷/۵۵۵). البته رشید رضا اولین یا تنها کسی نیست که این روایت را آورده اما زمانی که آورده شدن این روایت در آثار رشید رضا در کنار دیگر اظهارات او گذاشته می‌شود بیش‌تر مفهوم ستیز عرب و عجم را تداعی می‌کند. او همچنین معتقد است که با مستولی شدن عجم بر عرب دعوت اسلام متوقف شد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۹/۲۶۴) و با ازدیاد عجم‌ها علم، کم و جهل، غالب شد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۱/۲۱۲).

او معتقد است قتل خلیفه سوم در اثر دسیسه‌های ایرانی‌ها و عبدالله بن سبا یهودی بوده است (رشید رضا، بی تا: ۱۴۴) نسبت دادن قتل خلیفه سوم به ایرانی‌ها امر جدیدی است که رشید رضا هیچ سندی برای اثبات آن نیاورده است و می‌توان آن را اتهامی بی پایه و اساس دانست. بعید نیست که شیعه بودن ایرانی‌ها و نظر منفی‌ای که رشید رضا به شیعیان دارد، او را از جاده عدالت منحرف کرده و موجب چنین اظهار نظری شده است.

او همچنین می‌گوید عباسیان از ایرانی‌ها کمک گرفتند تا بنی امیه را شکست دهند و این امر باعث شد آنان در خلافت عباسی نفوذ کرده و سعی در جایگزین کردن دین زرتشتی به جای اسلام نمایند و برای رسیدن به هدف خود با رواج غلو در اهل بیت و طعن در صحابه، میان مسلمانان تفرقه اندازند، تا آنان را از اسلام شورایی، دور و به حکومت روحانی، نزدیک سازند و بدین ترتیب حکومت زرتشتی و کسری را با گماردن رؤسای به عنوان معصومان اهل بیت، تجدید نمایند (رشید رضا، بی تا: ۱۴۵) این گزارش تاریخی

رشید رضا نه تنها دقیق نبوده، بلکه کاملاً خلاف واقع است. حکومت اسلامی شورایی، اگر نگوئیم با انتصاب خلیفه دوم توسط خلیفه اول، لااقل توسط معاویه از میان رفت و زمانی که عباسیان به قدرت رسیدند، حدود یک قرن از سقوط حکومت شورایی اسلام می‌گذشت و عباسیان نیز چنان مردمان پاک باخته‌ای نبودند که حکومت خود را به شورا واگذار کرده و از خلافت موروثی دست بکشند. دیگر آن که رشید رضا می‌گوید ایرانی‌ها با اتخاذ معصومانی از اهل بیت می‌خواستند حکومت مجوسی کسرایی را تجدید نمایند. اما این چه حکومت مجوسی است که پایه‌هایش اسلامی و کسراه‌هایش عرب‌اند؟ رشید رضا سپس می‌گوید عباسیان سرانجام به این نیت ایرانی‌ها پی برده و به همین دلیل معتصم به جای آنان ترکان را به کار گرفت (رشید رضا، بی تا: ۱۴۶) سؤال اینجاست حال که معتصم قادر بود ایرانیان را کنار گذاشته و ترکان را سر کار آورد، چرا حکومت اسلام شورایی را احیا نکرد؟ اکنون که دیگر ایرانیان مانع او نبودند (به زعم رشید رضا) چرا چنین کاری نکرد؟ اگر رشید رضا می‌گفت که برخی اندیشه‌های ایرانی بر اندیشه‌های اسلامی مؤثر بوده، این امر قابل بحث‌تر بود؛ اما چنین ادعای بی پایه‌ای کاملاً مردود است و هدفی جز تبرئه عرب در انحراف اسلام ندارد. می‌توان چنین پنداشت که رشید رضا به برتر بودن قوم عرب و یا لااقل اسلام عربی اعتقاد دارد و به همین دلیل سعی دارد در تنزیل جایگاه دیگر اقوام در حرکت اسلامی به بهانه‌های مختلف بکاهد و تمایل خود به عرب‌گرایی را در میان این بهانه‌ها پنهان کند.

رشید رضا در جای دیگری می‌نویسد: زنادقه ایرانی که پادشاهی‌شان به دست عرب زایل شده بود در فکر انتقام بودند و چون به لحاظ نظامی قادر به این انتقام‌گیری نبودند تلاش کردند که دین عرب را فاسد کنند، به همین دلیل با تشیع و غلو در حق اهل بیت جانشین سببیان در تفرقه‌انگیزی بین مسلمانان شدند (رشید رضا، ۱۹۴۷: ۷-۶)

در واقع رگه‌های واضحی از عرب‌گرایی در اندیشه رشید رضا وجود دارد که علاوه بر آنچه گفته شد می‌توان به تاکید وی بر نقش زبان عربی بر اتحاد مسلمانان اشاره کرد. این تاکید به حدی است که وی خلافت عثمانی‌ها را به دلیل ندانستن زبان عربی مردود می‌شمارد (رشید رضا، بی تا: ۱۰۴). او می‌توانست به راحتی بگوید خلیفه عثمانی باید حتماً عربی بداند، نه آن که به طور کلی همه عثمانی‌ها را نا آشنا با زبان عربی و در نتیجه برای خلافت ناشایست بشمارد. واضح است که منظور رشید رضا بیش‌تر بهانه‌جویی بوده است. رشید رضا بر اهمیت زبان عربی تاکید زیادی داشت و معتقد بود این زبان در گسترش اسلام نقش زیادی داشته و این نقش تنها زمانی پایان یافت که عجم‌ها بر عرب مستولی شدند و در پی این استیلا دعوت اسلامی متوقف شد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۲۶۴/۹).

نتیجه‌گیری

چنان‌که در نوشته‌های بزرگان سلفی نام برده در این مقاله دیده شد، سلفیه بر عربیت تأکید زیادی دارد. سلفیه هم بر اهمیت زبان عربی تأکیدی غیر معمول دارد و هم انحراف اسلام را از دوره آشنایی مسلمانان اولیه با غیر اعرابی چون ایرانی‌ها به حساب می‌آورد، به گونه‌ای که اختلاط اندیشه اسلامی با اندیشه‌های انحرافی را همزمان با اختلاط نژاد عرب با سایر نژادها به حساب می‌آورد. بنابراین می‌توان چنین پنداشت که در بسیاری موارد انگیزه‌های روانی گرایش به سلف، صرفاً مذهبی نیستند.

دوره سلف در واقع تنها دوره عظمت اسلام نیست؛ بلکه می‌تواند به عنوان دوره عظمت عرب نیز مطرح باشد. دوره‌ای که در آن، اعراب با امکانات مادی ناچیز، اما مسلح به انگیزه‌های معنوی قوی، از دل صحراها بیرون آمدند و به ناگاه دو امپراتوری بزرگان دوران را در هم شکستند. این پیشرفت ناگهانی عظیم نظامی، به عصر سلف، رنگی حماسی داده است؛ به ویژه این که این پیشرفت مادی با رعایت اصول اخلاقی (مطابق معیارهای اسلامی) همراه بوده است. بنابراین گرایش به سلفیه نوعی یادآوری گذشته ملی پرافتخار و تفاخر بدان است. تفاخر به پیشینیان مختص اعراب نیست؛ بلکه در میان بسیاری ملل دیگر نیز وجود داشته است؛ اما آنچه این امر را در میان اعراب، متفاوت و پیچیده می‌سازد، ترکیب شدن این احساسات ملی گرایانه با انگیزه‌های مذهبی است. البته این پیچیدگی نباید باعث شود از سطح زیرین انگیزه‌ها که در پشت انگیزه‌های مذهبی پنهان شده غفلت شود.

در واقع می‌توان گفت اسلامی که سلفیه تبلیغ می‌کند نوعی اسلام عربی است. یعنی اسلامی که در آن ایرانی‌ها به جرم شیعه بودن جایی ندارند و حتی ترک‌ها نیز گهگاه ناتوان از درک صحیح اسلام شمرده می‌شوند. انگیزه‌های ملی عربی خوابیده در پشت نمودهای سلفی، همیشه در پرده نمانده است؛ بلکه در نوشته‌های رشید رضا به وضوح در نحوه تأکید وی بر اهمیت دانستن زبان عربی دیده می‌شوند؛ به گونه‌ای که وی افراد غیر عرب زبان را ناتوان از درک اسلام معرفی می‌کند. با این وجود برای سلفیه امکان پذیر نبوده که انگیزه‌های قومی خود را به صراحت بیش‌تری بیان کند چرا که چنین انگیزه‌هایی با اصول اسلامی تضاد آشکار دارند و سلفیه را دچار تناقض‌گویی می‌کنند. به همین دلیل است که کشف انگیزه‌های نژادی سلفیه نیازمند دقت و تعمق در گوشه و کنار نوشته‌های آنان و گاه اهداف غیر مستقیم آنان است.

منابع

۱- فارسی:

- قرآن کریم

- ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

- افکار نیوز، واکنش ظریف به مجوس خواندن ایرانی‌ها توسط مفتی عربستان، ۱۳۹۵/۶/۱۷، <http://www.afkarnews.ir/>

- اکبری نوری، رضا (۱۳۹۲)، «جنبش‌های اسلامی و سلفی‌گری از باور تا عمل»، دائرةالمعارف جنبش‌های اسلامی. محمد رضا حاتمی و مرتضی بحرانی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ج ۲.

- نهرو، جواهر لعل (۱۳۸۲)، **نگاهی به تاریخ جهان**. ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ج ۳.

- حیدری، محمد شریف (۱۳۸۸)، «سلفی‌گری نوین در تقابل با راهبرد وحدت اسلامی»، **طلوع**. سال هشتم، شماره ۲۷.

- علیزاده موسوی، سید مهدی، **مبانی فکری ابن تیمیه**. ۱۳۹۲/۵/۳۱،

<http://alwahabiyah.com/main.aspx?typeinfo=1&lid=0&mid=766>

- موثقی، سیداحمد (۱۳۸۳)، **جنبش‌های اسلامی معاصر**. تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی (سمت).

۲- عربی:

- ابن عبدالهادی، شمس‌الدین محمد، العقود الدریة من مناقب شیخ الإسلام أحمد بن تیمیة، المحقق محمد حامد الفقی، بیروت: دار الکاتب العربی.

- ابن فارس، احمد (بی تا)، معجم مقاییس اللغة. بیروت: دارالفکر، الجزء الثالث.

- ابوحمدان، سمير، الشيخ رشيدرضا و الخطاب الاسلامي المعتدل، بيروت: دارالكتاب العالمي، ١٩٩٢ م/١٤١٣ هـ.ق.

- معلوف، لوييس (بى تا)، المنجد فى اللغة. بيروت: المطبعة الكاتوليكيه، الطبعة التاسعه عشر.

- ابن تيميه (١٤١٩)، مجموع الفتاوى. رياض: مكتبه العبيكان، ج ١١.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ١٠، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ٤، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ١١، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ٢٥، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ٢٢، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، مجموع الفتاوى. محقق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، ج ٦، المدينه النبويه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٩٩٥.

- ابن تيميه، بيان تلييس الجهميه فى تأسيس بدعهم الكلاميه. ج ٢، بى جا، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، ١٤٢٦.

- ابن تيميه، الفتاوى الكبرى. ج ٢، بى جا، دار الكتب العلميه، ١٩٨٧.

- ابن تيميه، اقتضاء الصراط المستقيم لمخالفة اصحاب الجحيم. محقق ناصر عبدالكريم العقل، ج ١، بيروت، دار عالم الكتب، ١٩٩٩.

- ابن تيميه، زياره القبور و الاستنجد بالمقبور. الرياض: دار طيبه، بى تا.
- ابن ابى العز الدمشقى، شرح عقيدته الطحاويه (بى جا: نشر عقيدته، ۱۳۹۳).
- الجزيره، اردوغان و اشواق الاميراتوريه العثمانيه، ۱۳۹۴/۲/۱۰،
- <http://www.aljazeera.net/news/presstour/2011/6/22/>
- ابن حجر عسقلانى (بى تا)، الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه. بى جا، بى نا، السفرالاول.
- ابن تيميه (۱۴۲۶)، مجموعه فتاوى. بيروت: دارالوفاء، ج ۳.
- ابن تيميه (۱۴۲۶)، مجموعه فتاوى بيروت: دارالوفاء، ج ۱.
- ابن تيميه (بى تا)، درء تعارض العقل و النقل. بى جا، بى نا، ج ۱.
- ابن تيميه (۱۴۰۶)، منهاج السنه النبويه. الرياض: جامعه الامام محمد بن سعود الاسلاميه، الجزء الخامس.
- ابن تيميه (۱۴۰۶)، منهاج السنه النبويه. الرياض: جامعه الامام محمد بن سعود الاسلاميه، الجزء السابع.
- رشيد رضا، محمد، تفسير المنار. ج ۱، بى جا، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۰.
- رشيد رضا، محمد، تفسير المنار. ج ۱۰، بى جا، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۰.
- رشيد رضا، محمد، تفسير المنار. ج ۹، بى جا، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۰.
- رشيد رضا، محمد، تفسير المنار. ج ۷، بى جا، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۰.
- رشيد رضا، محمد، تفسير المنار. ج ۱۱، بى جا، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۰.
- رشيد رضا، محمد، الخلافه. القاهره: الزهراء للاعلام العربى، بى تا.
- رشيد رضا، محمد، السنه و الشيعه او الوهابيه و الرافضه. القاهره: شارع الانشاء، ۱۹۴۷.